

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

در بحث «طهارت قلب» باید دید در آیات و روایات چه دستورالعمل‌ها و راهکارها و مسائلی ذکر شده است.

قبلاً بیان شد تعبیری در قرآن و روایات راجع به اوصاف آمده، همان‌طور که پیرامون تیرگی و آلوده شدن قلب به غفلت، تعبیری نظیر «رین» و «زیغ» و «ختم» و «طبع» ذکر شده، مثل: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ، يَا خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» که معنای اجمالی و فرق بین آنها گفته شد از این سو تعبیری مثل قلب سلیم، قلب منیب و قلب مطمئن هم در قرآن و روایات آمده است. بنابراین باید تأمل کنیم و ببینیم بالأخره چکار باید کرد تا به طهارت قلب دست پیدا کنیم؟ مهم‌ترین مسئله برای انسان همین است.

در قضیه خلقت حضرت آدم (علی نبینا و آله و علیه السلام) خلاصه داستان این است که خدای تبارک و تعالی به ملائکه می‌فرماید «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین قرار دهم که تحقیق مطلب این است خدای تبارک و تعالی می‌خواهد انسان خلیفه خودش باشد. آنگاه ملائکه حرفی می‌زنند که البته به عنوان اعتراض بر خدا نیست نعوذ بالله، بلکه می‌خواهند روشن شود که خدای تبارک و تعالی چه هنر و خلقت جدیدی را می‌خواهد در زمین به میدان آورد؟ می‌پرسند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» چون علم داشتند موجود زمینی سفک دماء، خونریزی و افساد می‌کند.

نکته مهم علمی و اخلاقی که از این آیات استفاده می‌شود و به نظرم زیربنای بعضی از آیات مربوط به قلب هست همین است که خداوند به ملائکه می‌فرماید من در مورد این خلق جدید چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». آنگاه خداوند به آدم، علم به همه اسماء الهی را تعلیم داد. سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و فرمود این اسماء را به من بازگو نمایید. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» تمام مسئله در همین است که خداوند یک موجود زمینی خلق فرموده، اما ظرفیتی به او داده که این ظرفیت را هیچ موجود دیگر حتی ملائکه‌ای آسمانی ندارند.

قلب انسان مظهر آن ظرفیت خداست. اصلاً استخلاف و خلیفه بودن یعنی تجلی صفات و آثار خدایی که خداوند متعال در یک مرحله‌ی نازل‌تر به بشر عنایت کرده است. همان که امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید «أُتِزَعَمُ أَنَّكَ جَرَمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْاَكْبَرُ»؛ قلب انسان ظرفیت دریافت و تجلی اسماء و صفات خدا را داراست.

وقتی از ما بپرسند چرا بشر از ملائکه بالاتر و اشرف موجودات است؟ پاسخ همین است. گاهی که بعضی از درک و شعورهای ظاهری خود را در خیلی از حیوانات مشاهده می‌کنیم مثل ساخت خانه یا شکل و تزیین آن در بعضی حیوانات، یا انتخاب غذا یا نوع دفاع از خود یا حتی حفظ سلامتی خودش که همه چیز را نمی‌خورند، از خود می‌پرسیم پس فرق انسان و حیوان در چیست؟ بعد که فکر می‌کنیم می‌گوئیم انسان قدرت فکر و تعقل دارد، آنگاه در کتاب‌های منطق می‌نویسیم انسان حیوان ناطق است. در حالی که حیوان ناطق تعریف حقیقی انسان نیست.

اساس تمایز انسان از موجودات دیگر حتی ملائکه این است که خدای تبارک و تعالی بر طبق همین آیات خلقت ظرفیتی به

انسان داده که این ظرفیت اقتضا می‌کند این موجود خلیفه‌ی خدا بشود. این خلیفه باید با مستخلف خود که پروردگار عالم است یک تناسب و سنخیتی داشته باشد، در چه چیزی جانشین اوست؟ چه چیز انسان جانشین خداست؟ در تجلی‌گاه بودن اسماء الهی. البته در این آیه بحث خلافت تکوینی انسان مطرح است و این «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» تعلیم تکوینی است نه اینکه خداوند الفاظی را به آدم یاد داده باشد. بلکه در درون او حقیقت این علم را قرار داد، همان طور که در درون هر انسانی غریزه خوردن، آشامیدن، حب و بغض وجود دارد «فَطَرَتِ اللَّهُ اللَّيِّ قَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا».

وقتی خدا چنین سرمایه عظیمی به ما داده آیا نباید راجع به خودمان یک مقدار فکر کنیم؟ نباید از خود بپرسیم چقدر از عمر ما گذشت و ما با این سرمایه چکار کردیم؟ چقدر از این سرمایه را از قوه به فعل رساندیم؟ یا در همان قوه که نه، بلکه نعوذ بالله آن را تباه کرده و به پست‌تر از وادی انعام و حیوانات فرستاده و «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» گردیدیم.

تمام هویت و حقیقت انسان این است که معلّم به اسماء الهی است، انسان حیوان معلّم است، هرچند موجودی زمینی است و می‌تواند سفک دماء بکند و خونریز باشد ولی معلّم به اسماء هم هست! باید ببینیم در طول عمر خود نسبت به این اسماء تا چه اندازه پیش رفته و توانستیم آنها را در وجود خود به فعلیت رسانیم.

در مورد این آیه شریفه سوره مبارکه فاطر که می‌فرماید، «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» سؤال مطرح این است که کلام پاک و پاکیزه چرا به سوی خدا صعود می‌کند؟ پاسخ این است که چون مقتضای خلیفه الهی است. ودیعه‌ای خداوند به ما داده است، وقتی این ودیعه به فعلیت رسید به سمت خود خدا می‌رود که صاحب اصلی آن است. هر چه اعتقادات ما قوی‌تر شود تقرب‌مان به خدا بیشتر می‌شود، ما گاهی خیال می‌کنیم اعتقاداتمان درست است اما وقتی با دقت بررسی کنیم می‌بینیم توحید و خداشناسی‌مان خراب است، نوع انسان‌ها را عرض می‌کنم. اعتقاد به مبدأ و معادمان محکم نیست، در همین روایات مربوط به قلب، امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید «لَا يَسْتَيِّقُنُ الْقَلْبُ أَنْ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا»، اگر قلب همان قلب الهی و نورانی باشد که خدا در ما ودیعه گذاشته، به مقدار سر سوزنی حق برای او باطل نمی‌شود، همیشه حق سر جای خودش هست.

أَنَّ اللَّهَ حَقٌّ، أَنَّ النَّارَ حَقٌّ، أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، أَنَّ النُّشُورَ حَقٌّ، همه اینها حق است و هیچ وقت انسان در آن سر سوزنی تردید پیدا نمی‌کند. اگر در یک قلبی خدای ناکرده تردید و شک پیدا شود معلوم می‌گردد این قلب را خراب کرده‌ایم، «لَا يَسْتَيِّقُنُ الْقَلْبُ أَنْ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا وَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ»، هیچ وقت به باطل لباس حق نمی‌پوشاند، نمی‌گوید حتی روی مصلحتی این باطل را به عنوان حق یا این حرام را به عنوان حلال تلقی کنم. مراد از «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» یعنی اعتقادات صحیح، پس باید مراقب اعتقاداتمان باشیم و از آن خیلی مراقبت کنیم، مخصوصاً اعتقاد در مسئله ولایت.

در ذیل همین آیه شریفه چند روایت هست، این روایت از امام صادق (علیه‌السلام) است، که می‌فرماید «وَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» مصداق مهم کلم طیب است «وَأَهْوَى بِدِهِ إِلَى صَدْرِهِ» و بعد فرمود کسی که ولایت ما را ندارد «لَمْ يَرْفَعْ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا»، هیچ عملی را خدا از او نمی‌پذیرد، یعنی اصلاً عملش عمل صالح نمی‌شود، باید به این ظرف اعتقاد که قلب است خیلی توجه کنیم، طهارت قلب یعنی قلب خود را ظرف اعتقادات پاک و صحیح قرار دهیم. اینکه گاهی مردم و حتی خود ما گرفتار خرافات مطرح در جامعه می‌شویم، ریشه‌اش برمی‌گردد به اینکه اعتقاداتمان خراب و ضعیف است.

دعاهای امام سجاد (علیه‌السلام) در سحرهای ماه رمضان مثل دعای ابوحمزه را ببینید، که از خیلی از چیزها به خدا پناه می‌برد، از شک، ریب، نفاق، اینها همه مانع از طهارت قلب است. شک به حقانیت، شک به حق، پس باید اعتقاداتمان را محکم کنیم. کسی هم فکر نکند که من اعتقادم اعتقاد خالص و تمام است و خیالم راحت است، ابد! شیطان که از انسان دست برنمی‌دارد.

مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه یک وقتی در دیدار جمعی از طلاب می‌فرمودند که شیطان حتی از مثل ما (اشاره به خود و اقران خودشان می‌کردند) مأیوس نیست.

ما باید زحمت بکشیم نگوئیم خیالمان راحت است و ما همه اهل توحیدیم، اهل ولایتیم و مسئله تمام است. نه، آدم گاهی در بحران‌هایی که در زندگی پیدا می‌کند می‌فهمد که این اعتقادش اعتقاد محکمی نبوده و آن را زود از دست می‌دهد، با یک سختی که در زندگی یا معیشت او پیش آید به جای اینکه صبر کند و حلیم باشد، خدای ناکرده سراغ انکار می‌رود.

یک روایتی از وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بحار نقل شده که فرمودند حضرت دَاوُدَ عَلَی نَبِیِّنَا وَ آلِهِ وَ عَلَیْهِ السَّلَام هنگام مناجات با خدا عرض کرد «إِلَهِي لِكُلِّ مَلِكٍ خِزَانَةٌ فَأَيْنَ خِزَانَتُكَ» هر پادشاه و هر فرمانروایی یک خزانه‌ای دارد، خزانه در لغت یعنی مخزن اسرار، ظرف نگهداری اسرار و چیزهای نفیس. خدای تبارک و تعالی فرمود «لِي خِزَانَةٌ أَكْثَرُ مِنَ الْعَرْشِ وَ أَوْسَعُ مِنَ الْكُرْسِيِّ»، من خزانه‌ای دارم که از عرش بزرگتر و از کرسی وسیع‌تر است، این عرش و کرسی اشاره به همان عرش و کرسی‌ای است که در قرآن آمده، «إِنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، و کرسی هم که در آیه الکرسی زیاد خوانده‌ایم.

«وَ أَطْيَبُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ أَزِينُ مِنَ الْمَلَكُوتِ» خوشبوتر از بهشت و از ملکوت عالم مزین‌تر است، «أَرْضُهَا الْمَعْرِفَةُ وَ سَمَاوُهَا الْإِيمَانُ»، زمین این خزانه، علم و معرفت و آشنایی با صفات جمال و جلال خودم هست. در نظر داشته باشیم هر چند ماه مبارک رمضان ماه یاد خدا و ماه اسماء و صفات خداست، ولی باعث تأسف است این ماه که تمام می‌شود دیگر نه دعای جوشن می‌خوانیم و نه کار به اسماء و صفات خدا داریم! و این اشتباه است.

ما باید همیشه هر روز به یک نحوی با اسماء و صفات خدا مأنوس باشیم، ذکر لسانی یک بخشی از آن هست ولی باید انس با اسماء و صفات خدا داشته باشیم. گاهی در مورد قیومیت خدا و گاهی در مورد حی بودن خدا و نیز دیگر اسماء الهی فکر کنیم، البته فکر ما به کُنه اینها قطعاً نمی‌رسد و یک هزارمش هم نمی‌شود ولی انس با اسماء و صفات داشته باشیم. حضرت می‌فرمایند «أَرْضُهَا الْمَعْرِفَةُ وَ سَمَاوُهَا الْإِيمَانُ وَ شَمْسُهَا الشَّوْقُ وَ قَمَرُهَا الْمَحَبَّةُ»، زمین این خزانه معرفت و آسمان آن ایمان و خورشید آن شوق و عشق به خداست. اگر کسی شوق به خدا داشته باشد مگر می‌شود خدا را فراموش کند؟

ما شوق به خدا نداریم (خودم را می‌گویم) و به یاد خدا نیستیم. شوق که باشد در خواب هم یاد خداست، در خواب هم محور رؤیاهایش مربوط به دین است. ما شوق به دنیا داریم و حب دنیا ما را گرفتار کرده! ماه این خزانه من حب است. حب یک مرتبه بالاتر از شوق است، «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»، محبوب خود را خدا قرار بدهیم، اصلاً غیر از خدا محبوب نداشته باشیم، به گفتن آسان است، محبوب ما چیست؟ دنیا، مقام، عنوان. محبوب خودمان را خدا قرار بدهیم، کسی که محبوبش خدا قرار بگیرد دیگر به غیر از خدا فکر نمی‌کند، هر کاری بخواهد بکند می‌گوید این رنگ خدایی و صبغه الهی دارد یا نه؟ اگر دارد من هستم، اگر ندارد من نیستم.

یک مسئولیتی را می‌خواهند به ما بدهند قبل از هر چیز ببینیم واقعاً این چقدر ارتباط با خدا و دین دارد، نه اینکه حقوق و مزایایش چقدر است؟ اعتبارش چطوری است؟ البته اینها در یک حد نازلی برای معیشت خوب است، آدم عاقل به اینها هم فکر می‌کند اما نباید محور فعالیتش این امور باشد! به هر حال حب بالاتر از شوق است. تصور نشود پس چرا اینجا محور شوق را شمس و محور محبت را قمر قرار داده، قمر که وجود نازلی نسبت به شمس است، این یک تشبیه در این حدیث قدسی است. حب بعد از شوق است، وقتی انسان شوق پیدا کرد محبوب پیدا می‌کند.

«وَ نُجُومُهَا الْخَوَاطِرُ» خطورات ذهن ستارگان خزانه من است. مطالب، امور و افرادی که به صورت متعدد در یاد من می‌افتند یا من را در خاطر خودشان یاد می‌کنند. «وَ سَحَابُهَا الْعَقْلُ وَ مَطَرُهَا الرَّحْمَةُ» ابر این خزانه عقل است و باران آن رحمت است یعنی هر چه انسان عقل خود را بیشتر به میدان بیاورد و بیشتر فکر کند خود را بیشتر در معرض رحمت خداوند قرار می‌دهد، اینکه در روایات خیلی به مسئله صمت و سکوت سفارش شده، این نه فقط سکوت محض است بلکه از روی فکر، حرف نزدن است.

خاموش باشد و فکر کند، این فکر رحمت خدا را به همراه می‌آورد، «وَأَشْجَارُهَا الطَّاعَةُ» ثمره این باد و باران و رحمت الهی، طاعت خواهد بود. اینکه انسان عاشق نماز خواندن شده و منتظر وقت نماز می‌شود، از عبادت خسته نمی‌گردد به خاطر همین نسیم رحمت الهی است. «وَتَمْرُهَا الْحِكْمَةُ» میوه درخت طاعت و بندگی حکمت است.

بعد می‌فرماید «وَلَهَا أَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ» خزانه من چهار درب دارد، درب‌های علم، حلم، صبر و الرضا، یعنی اگر ما بخواهیم به خزانه الهی دست یابیم و در فضایی عطراگین معرفت، ایمان، شوق، محبت، خواطر، عقل، رحمت، طاعت و حکمت قرار بگیریم از این چهار باب باید گذر کنیم نه اینکه از یک باب بتوانیم به همه اینها برسیم، خیر باید از هر چهار باب علم و حلم و صبر و رضا گذر کنیم.

شاهد کلام من از بیان همه این عناوین در این حدیث قدسی این نکته است که در آخر حدیث ذکر شده «أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» این خزانه‌ای که توصیفش کردم همین قلبی است که در اختیار انسان قرار داده‌ام. البته نه این تکه گوشت صنوبری بدن بلکه آن نفس، آن روح، آن عقل، آنچه که با آن فکر می‌کند، چنین قلبی در انسان اعظم از عرش و اوسع از کرسی است، قلب انسان خوشبوتر از بهشت است، انسان باید بفهمد خداوند چه سرمایه گرانبهایی به او عنایت کرده است.

روح الهی که در انسان دمیده شده «تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» یعنی همان تعلیم اسماء در «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» که گفته شد تعلیم تکوینی برای نوع بشر است. خدا این را بالقوه در نهاد هر کسی قرار داده و قلب انسان مظهر اسماء و صفات خداست، چرا از آن غافل باشیم؟ چرا دنبال نورانیتش نباشیم؟ اصلاً این تعبیری که در روایات در مورد قلب مؤمن وارد شده که «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ»، بیان مهم‌ترین خزانه در عالم است و از این بالاتر تصور نمی‌شود.

وقتی خداوند به ملائکه فرمود «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، ملائکه عرض کردند اگر خلیفه‌ای می‌خواهی که شما را تقدیس و تسبیح کند ما که خیل فرشتگان هستیم این کار را می‌کنیم «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»، ما دائماً و شبانه‌روز تسبیح و تقدیس شما را می‌کنیم، پس خود ما را خلیفه قرار بده، خدا فرمود نه، «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»، می‌خواهم موجودی بیافرینم که مظهر تجلیات من باشد و این ظرفیت در ملائکه وجود ندارد. و لذا ملائکه قدرت تکامل ندارند، این عباداتی هم که انجام می‌دهند برای اینست که در همان حد بمانند، تکامل در ملک و ملائکه و موجودات دیگر معنا ندارد فقط در انسان معنا دارد، فقط انسان است که با ظرفیتی که خدا در او قرار داده می‌تواند تکامل پیدا کند.

پس وجود قلب در انسان فوق این است که فقط برای تقدیس و تسبیح خدا باشد، قلب جلوه‌گاه اسماء الهیه است. از این رو بر ما لازم است که خود را بشناسیم، قلب خود را، این سرمایه گرانبهایی که خدا به ما عنایت کرده بشناسیم و این مستلزم توفیق الهی هم هست.

باید خود را لایق دریافت این عنایت کنیم چرا که اگر خدا اراده نکند انسان غافل می‌شود و تا آخر عمرش هم غافل می‌ماند، باید کاری کنیم که خود را در معرض اراده و مشیت الهی قرار بدهیم ان شاء الله.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته